

فصلنامه مطالعات شبه قاره
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال پنجم، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۲
(ص ۱۴۸-۱۲۷)

*** بهاره فضلی درزی**
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تهران

**** دکtor محمد منصور طباطبایی**
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تهران

آداب خانقه بابا فریدالدین گنج شکر (شکر گنج)

چکیده

عرفان اسلامی از آغاز تا کنون گرایش های فکری متعددی در خود داشته است و بر همان اساس طریقت ها و فرقه های مختلفی در آن پا به عرصه وجود گذاشته اند. یکی از این فرقه ها، طریقه ی چشتیه در شبه قاره است که پیروان فراوانی در شهرهای مهم آن از جمله پنجاب، هانسی و دهلی داشت و از تشکیلات رسمی و نظام خانقاہی ویژه ای برخوردار بود. از معروفترین خانقه های چشتیه در قرن هفتم، خانقه شیخ فرید الدین گنج شکر معروف به بابا فرید (۶۶۴ ه) در شهر آجودهن، پاک پن شریف، بود.

این پژوهش در صدد بررسی پاره ای از آداب و سنن درون خانقه شیخ فریدالدین مانند کیفیت مرید گرفتن و بیعت کردن، مفرض کردن و کلاه دادن ... است. بررسی و پرداختن به مسئله ی آداب و رسوم فرقه ای خاص، از جنبه های فرهنگی و اجتماعی حائز اهمیت است و از این طریق می توان به میزان پاییندی پیروان یک فرقه به سنن قبلی، حدود تغییرات، موارد جایگزین شده، علل آن و نیز نحوه خروج یا شیوع انحرافات در بین آنان پی برد.

*Email: baharedarzi@iran.ir

**Email: mansoor@ut.ac.ir

در این مقاله، آداب خانقاہ بابا فرید بر اساس مندرجات یکی از نسخ راحت القلوب اثر نظام اولیا، شاگرد و خلیفه وی، هم چنین کتاب اسرار الاولیا اثر مرید و داماد و جانشین وی بدرالدین ابواسحاق بررسی شده است.

کلید واژه‌ها: "چشتیه"; "فریدالدین گنج شکر"; "آداب خانقاہی"

مقدمه

چشت بر وزن خشت نام قریه‌ای است در هرات (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۵: ۷۱۳۷) بنیانگذار این فرقه را ابو اسحاق چشتی شامي (۵۳۲۹ق.) می‌دانند و اصل آن را به ابراهیم ادهم می‌رسانند. (Shirazi، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۰۹) مؤسس آن را در هندوستان خواجه معین الدین چشتی (۶۶۲۷ق.) معرفی کرده‌اند. پایبندی به شریعت، توجه و تأکید بر طلب علم و علاقه‌ی وافر به سمع را می‌توان از اصول اساسی این فرقه شمرد. به گفته‌ی جامی در نفحات الانس، صوفیان چشت به نظر شیخ‌الاسلام انصاری هروی ملامتی هستند. (شیخ‌الاسلام گفت: من هیچ کس ندیدم قوی تر در طریق ملامت و تمام تر از احمد چشتی. چشتیان همه چنان بودند، از خلق بی باک و در باطن سادات جهان). (جامی، ۱۳۸۶/۳۴۵) البته شفیعی کدکنی با توجه به قرایین تاریخی، عنوان ملامتی را به چشتیان دور از حقیقت تاریخی می‌داند و جغرافیای واقعی ملامتیان را در همان خراسان قرن سوم و ناحیه نیشابور معرفی می‌کند.

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۳۱)

نشر تعالیم چشتیان و گسترش عقاید و اندیشه‌های آنان بیش از همه مرهون خدمات شیخ فریدالدین شکر گنج و نیز شیخ بدرالدین غزنوی است. (نظمی، ۱۹۷۵: ۱۰۴) آخرین بارقه‌های حیات چشتیه در زمان خواجه خواجه محمد گیسودراز (۸۲۵هـ) از خلفای خواجه محمود چراغ دهلوی (۷۵۷ق.) بود. (زرین کوب، ۱۳۸۰، ۲۲۲ و آریا، ۱۳۸۳: ۱۷۴)

پیشینه‌ی تحقیق

به برخی از عقاید این سلسله درباره‌ی مواردی مانند کیفیت سمع، مرید و مراد، قولی و... در کتب دیگر به اجمال پرداخته شده است. از آن جمله می‌توان به کتاب

"طريقه‌ی چشته‌ي در هند و پاکستان" اشاره کرد که نویسنده بخش مجازی را به عقاید و آرای این فرقه اختصاص داده است. (آریا، همان: ۱۹۱-۲۱۹) و هم چنین "دانشنامه‌ی جهان اسلام" ذیل تصوّف در شبہ قاره هند به بررسی سیر عقاید همه فرقه‌های تصوّف اسلامی هند از جمله چشتیان از آغاز تا افول پرداخته است. (عادل، ۱۳۷۵، ج ۷: ۵۰۳۰) این جستار قصد ورود به بحث بیان عقاید را ندارد و تنها در پی بررسی سنن رایج در درون خانقاوهای چشته‌ی است؛ اگرچه پاره‌ای از این سنت‌ها مثل نحوه‌ی مرید گرفتن و خلیفه قرار دادن با عقاید و تعالیم این فرقه، پیوند ناگزینی دارد.

در پژوهش‌های دیگر به جزیيات‌آداب و رسوم درون خانقاوهی پرداخته نشده است.

این جزیيات را در بسیاری از ملفوظات به جا مانده از اولیا و مشایخ این فرقه می‌توان یافت؛ مانند رسم دست بوسی که در "خلاصه‌ی العارفین" ملفوظات و سخنان بهاءالدین ذکریای ملتانی (۶۶۶ ه.ق.) به کرات آمده است و وی سابقه‌ی آن را به حسن بصری می‌رساند. (محمد زیدی، ۱۳۵۲: ۱۴۶) هم چنین در "فوائد الفؤاد" ملفوظات نظام اولیا اثر مرید وی حسن سجزی (۷۳۸ ه.ق.) آدابی مانند بیعت کردن، موی سر تراشیدن را به وفور می‌توان یافت. دسته‌ی دیگر کتب تراجم و شرح احوال است که درباره‌ی آداب درون خانقاوه‌ی مشایخ چشت به ویژه بابا فرید در آن مطالبی آمده مانند "خواجگان چشت" یا "سیر الاقطاب" که به دلیل قدمتش می‌تواند در خور توجه باشد. از لای این آثار هم می‌توان به برخی از آداب و سنت‌های مشایخ چشت پی برداشت؛ از جمله "خبر الاخیار فی اسرار الابرار" اثر محمد دهلوی و مجلد دوم "طرائق الحقایق" اثر معصوم علیشا.

روش تحقیق

روش انجام این پژوهش کتابخانه‌ای است و مطالب به دست آمده، طبقه‌بندي و سپس تبیین شده است. در آغاز ۵ نسخه از راحت القلوب، سه نسخه از کتابخانه‌ی دانشگاه تهران و دو نسخه از کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی بررسی و با ملفوظات دیگر شیخ تحت عنوان "اسرار الاولیا" مقایسه شد. گفتنی است از آنجا که بحث اختلافات نسخه‌ای در بیان آداب، مدد نظر نبوده است یکی از این ۵ نسخه که قدیمی ترین و درست ترین نسخه‌ی

محسوب می شد، به عنوان محور کار قرار گرفت و همه‌ی ارجاعات درون متنی بر اساس همان نسخه به شماره ۱۱۳۳/۲ ه.ق. از دانشگاه تهران است. تنها زمانی که تفاوتی در معنا و یا تمایزی در سنن مورد بحث وجود داشت به نسخ دیگر اشاره شد. موارد مطرح، برای بررسی تفاوت‌ها و نشان دادن بهتر جزییات در نحوه اعمال سنت‌ها با آثار اولیای دیگر چشت از جمله فوائد الفؤاد، ملفوظات نظام الدین اولیا و خلاصه العارفین ملفوظات بهاء الدین ذکریا مرید بختیار کاکی و برادر معنوی شیخ سنجیده شد و در نهایت پاره‌ای از مهمترین و متداول ترین این رسم‌ها که بسامد بالایی داشتند، انتخاب و مورد تحلیل قرار گرفته است.

شیخ فریدالدین شکر گنج (گنج شکر)

شیخ فریدالدین دهلوی (۶۵۴ ه.ق) ملقب به شکر گنج یکی از مریدان معروف قطب الدین بختیار کاکی است. وی خلفای بی شماری در هندوستان و خراسان داشته که از آن میان، دو تن ملفوظات وی را جمع آوری کردند؛ یکی نظام الدین اولیا در اثر ارزشمند "راحت القلوب" و دیگری درویشی به نام (بدر اسحاق) در "اسرار الاولیا" که وی، شاید همان داماد و خلیفه‌ی شیخ باشد. در راحت القلوب تصویر انسانی ساده و بی تکلف از شیخ نمایانده می شود؛ بابا فرید را عارفی حنفی می بینیم که تمام تلاش وی در راستای پاییندی به شریعت و کتاب و سنت است. به قول صاحب عوارف «هر آن کس که دعوی مقامی یا حالی کند که نه موافق کتاب و سنت باشد آن دعوی وی زور و کذب و افترای محض باشد». (سهروردی، ۱۳۸۶: ۲۲۱) شاید از همین روست که شیخ تا پایان عمر خویش دست از پاییندی به اصول پیشینیان خود نکشید. چشته از آن فرقه‌هایی است که شریعت را بر طریقت مقدم می شمردند و فریدالدین نیز از آن دسته مشایخی بود که بر سنت پیران خود عمل می کرد. در راحت القلوب می گوید: «اگر امروز بر متابعت ایشان نرویم و کار بر متابعت پیران خود نکنیم فردا این روى، چگونه ایشان را بنماییم». (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق.، ۸۰ ب)

از سوی دیگر، مسافرت‌های بسیار شیخ در میان طوایف پنجاب، موجب نفوذ بیشتر چشته و نشر اسلام در شبه قاره شد و طریقه‌ی چشته را از یک سلسله‌ای محدود به نوعی

نهضت تبلیغ دینی تبدیل کرد تا آنجا که جماعت خانه‌ی وی محل رفت و آمد طوایف مختلف از مسلمان و هندو و جوکی و کافر گشت.(زرین کوب، ۱۳۸۰: ۲۱۷-۱۸) البته تلاش‌های معین الدین حسن سجزی و مریدش بختیار کاکی(۶۳۳ه.ق) و شاگردش بهاءالدین ذکریای ملتانی(۶۶۶ه.ق) را که میان سلسله‌ی چشتیه و سهروردیه پیوند ناگسستنی ایجاد کرد، نباید نادیده انگاشت. در این بین آزاد اندیشی، وسعت نظر و مدارای شیخ در برخورد با سایر عقاید و دیدگاه‌ها، سهم افزون تری در گرایش دیگران به این فرقه داشت؛ این تسامح وی تا حدی بود که اجازه می‌داد جوکی ای به مریدانش تعلیم دهد. تأویلات و تأملات به جای شیخ هر چه بیشتر نحله‌ها و مذاهب و اندیشه‌های متفاوت و مختلف هندو را در یک مکان گرد هم آورده تا به معنی راستین کلمه «کفر و دین در رهش پویان/ وحده لاشریک له گویان» باشند.

آداب خاقانه بابا فرید

۱- مرید گرفتن: مرشد باید قبل از آن که کسی را به سلک صوفیان خود درآورد، غسل کند و شب را زنده نگه دارد و برای مرید دعا کند. بهتر است در روز پنج شنبه در وقت چاشتگاه و یا روز دوشنبه باشد. آنگاه مرید را هم رو در قبله و در جمع مریدان دیگر بنشاند. آیات قواوع را بخواند و بر روی او بدمد. مرید هم باید از قبل غسل کرده باشد. آنگاه شیخ مقراض بر دست گرفته و سه بار تکبیر بگوید و آنگاه سه و در بعضی نسخ یک تار موی از ناصیه مرید بردارد و در نسخه‌ای آمده که آنها را گرهی دهد و دفن کند. نظام اولیا، ۱۰۲۰ه.ق، ۴۲ب) در راحت القلوب به نقل از شیخ درباره‌ی این رسم چنین آمده است: «روز پنج شنبه نهم ماه شعبان سنه خمس و خمسین ستمائه دولت پاییوس میسر شد... بر لفظ مبارک راند که در اسرار العارفین نبشه دیدم که چون مسلمانی خواهد که در ارادت یکی در آید(باید که خود) اول غسل کند، اگر تواند شب را زنده نگه دارد و خیریت خود و خیریت مرید از حضرت الوهیت در خواست کند. اگر شب زنده داشتن نتواند و شب را قوت نباشد، در روز پنج شنبه وقت چاشتگاه و یا در روز دوشنبه عزیزان صالحان را جمع کند، سجاده بیندازد و مستقبل قبله بشیند. بعد از آن رکعتین استخاره بگزارد. پس

آنگاه مرید را پیش خود بنشاند؛ اما آیات قوارع بخواند بر وی دمد. پیش از آن بگوید تا غسل کند. بعد از آن که آیات قوارع خوانده باشد و بر وی دمیده او را بنشاند، چنانچه او نیز مستقبل قبله باشد، پس آنگاه مفرض بر دست گیرد تکبیر گوید به آواز بلند سه بار . در وقت راندن مفرض میان اهل سلوک مختلف است. بعضی گفته اند که این کلمه آن است که تکبیر گفتن روی در نفس اماره و متمرّد گیرد، به حرب بیرون می آیم و عذر خواهم و سنت غازی آن است که در محاربت بلند آمده است، بگوید تا فرشتگان به مدد او در آیند... چون از تکبیر سه بار فارغ شد، بیست یک بار کلمه توحید بر زبان راند و بیست یک بار استغفار بگوید. چون از استغفار و توحید فارغ شود، مفرض بر سر مرید راندن گیرد و یک موی از ناصیه او بستاند و بعد از آن بگوید: ملکا، پادشاهها بنده گریخته از حضرت تو بودست امان می طلبدر بنده چون بنده چون بنده نماید. می خواهد هرچه این زمان از غیر تو باشد آن همه عبرت او گردد.

بعد از آن یک بار دیگر از جانب ناصیه‌ی راست و یک بار از جانب چپ او بستاند. این هر سه تار موی یکی کند و بعضی مشایخ گفته اند که یک تار موی ناصیه او بستاند، زیادت نستاند."(نظم اولیا، ۱۰۱۵ه.ق، ۱۶ ب و ۱۷الف) در ضمن بیان این مطالب برای شیخ نیز ویژگی هایی قابل است تا بتواند با نظر کردن به مرید، باطن او را بشناسد و تشخیص دهد که قابل صیقل دادن و پذیرفتن است یا خیر، در آن صورت دست دهد و بیعت کند. این مطلب از این جهت حائز اهمیت است تا هر کسی که چنین ویژگی ای ندارد و در خود نمی بیند نمی تواند و نباید مرید برگزیند و به عبارت دیگر شایسته‌ی شیخی و مرشدی نیست.

"شیخ را این مقدار قوت می باید که چون آینده بر تیت ارادت به خدمت او در آید، به نظر نور معرفت و قوت ذات خود، زنگار سینه‌ی او صیقل دهد تا هیچ دورتی در سینه‌ی او نماند. ... و اگر خود چنین نباشد، او را نشاید که مرید گیرد ... می باید که (در) حرکات و سکنات نفوس ثلاثة‌ی او نظر کند؛ اول در مرید نظر کند که این تحفه مبتلا به نفس اماره است ... بعد از آن لوامه نظر کند... بعد از آن بر نفس مطمئنه... چون این جمله را که گفتیم به صیقل نظر خود روشن گرداند و بعد از آن دست دهد به شرف بیعت مشرف گرداند. اگر

کسی به طریق سنت اهل مشایخ و سلوک، مراض راندن و گرفتن نداند، او گمراه شود و هم این بیچاره که در ارادت او درآید.» (همان، ۱۶ ب و ۱۷ الف)

۲- مراض راندن: رسمی بود که پیر در هنگام مرید گرفتن موى ناصیه مرید را با خواندن آیات قوارع در حالی که بر او می دمید، کوتاه می کرد. (نگاه گنید به مثال نکته ۱- مرید گرفتن) این رسم آن قدر حائز اهمیت است که اگر شیخی در هنگام مراض، اصول این کار را نداند، هم خود گمراه است و هم مریدش را گمراه می کند. از اصول این کار، یکی آن است که در هنگام کوتاه کردن مو، او را به مجاهده دعوت کند. در پایان این رسم، مراد به مبارکی این تشرّف، به مرید خود شیرینی می داد. در ضمن حکایت زیر از راحت القلوب، رسم مراض به ابراهیم (ع) منسوب شده که جبرئیل آن را به وی تلقین کرده است.

«...بعد از آن دعاگوی عرضه داشت که مراض کردن از که آمده است؟ فرمودند: که از مهتر ابراهیم، خلیل الله، صلوات الله علیه مروی است: اما تلقین از جبرئیل است علیه السلام در راندن مراض.» (همان، ۱۶الف)

در اهمیت مراض حکایتی آمده است که: "روزی حبیب عجمی و حسن بصری رضی الله عنهم نشسته بودند. مردی بیامد گفت: من مرید فلانم. گفتند: نشان باز گو. پیر ترا چه فرموده است؟ گفت: پیر من مراض راند و مرا هیچ نگفت. هر دو بزرگوار فریاد کردند که و هو مضل و ضال" (نظم اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۱۶ الف)

از دیدگاه بابا فرید مراض، سری است از جانب حق، قطع علایق دنیاوی است و کار هر پیری مراض راندن نیست. "...اما کار صحبت ارادت مراض راندن است؛ زیرا چه مراض یکی سری است از اسرار الهی هیچ کس بدین سر، اطلاع نیافت. اگر چه بعضی گفته اند که مراض قطع علایق است میان بنده و مولی. پس مراض این چنین کاری دارد اندازه‌ی هر کسی نباشد تا دست گیرد. پس درویش در اصل، عالم باید و یا صاحب قوه در راندن مراض و خرقه دادن." (همان: ۱۷ الف و ب)

شاید به همین دلیل است که هر کسی مراض را منکر باشد، او زندیق است نه صدیق.

در اسرار الاولیا آمده است:

"خرقه از حضرت الهی است. پس ای درویش، هر که خود را بی خرقه و بی مقراض و بی صحبت و بی ارادت مرید گیرد، او گمراه بود نه مرید. آنگاه فرمود: که ای درویش هر که خرقه و مقراض را منکر بود، میان اهل سلوک و مشائخ طبقات زندیق بود نه صدیق." (دھلوی، بی تا: ۳۹)

نمونه‌ی دیگر، مقراض راندن خواجه عثمان هارونی بر خواجه معین الدین به دلیل بیان جزییات بیشتر نقل می‌شود: "دستور دادند مستقبل قبله بنشین، بنشستند. فرمود: سوره‌ی بقره بخوان. خوانندن. پس فرمود بیست و یکبار درود شریف بگو. گفتند. پس آن حضرت روی خود سوی آسمان کرد و دست خواجه بگرفت و فرمود: معین الدین تو را به خدا رسانیدم و مقبول حضرت او گردانیدم. پس مقراض بر سر مبارکش راند و کلاه چهار ترکی و گلیم خاصه مرحومت نمود و فرمود که یک شبانه روز مجاهده کن و هزار بار سوره اخلاص بخوان." (سرور مولایی، ۱۳۸۶: ۱۰۴)

همان طور که بیان شد پس از مقراض نیز مرشد باید به دست خود، چیزی شیرینی در دهان مرید نهد.

"مرشد باید چیزی شیرینی به دست خود در دهن مرید کند و سه بار بگوید به حضرت الوهیت که الهی بنده را بطلب و راه خویش بر وی شیرین گردان. بعد از آن اگر شایان خلوت است، خلوت فرماید." (نظام اولیا، همان، ۱۸، الف) که البته این مورد، مشابه با رسم میان بستن فتیان است. سعید نفیسی شش شرط را برای میان بستن فتیان نام می‌برد که آخرین شرط این است که استاد حلوا مخصوص میان بستن آماده کند. (نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۴۹) در باره‌ی این که این رسم نخستین بار از کی در میان متصوّفه رواج یافت، اطّلاع چندانی در دست نیست. برخی گمان کردند که این رسم منسوب به قلندران است و آنجا که مولوی نیز به گفته‌ی افلاکی برای مرید گرفتن، مقراض به کار می‌برد، در حقیقت مأخوذه از همین فرقه است؛ «افلاکی در چند مورد و با ذکر مناسبت، قید می‌کند که کسانی را که می‌خواستند به او انتساب جویند، به تراش و اداشته اند» (مناقب العارفین، ص ۳۹۱ و دو مورد دیگر) تردید نیست این آیین که با تراشیدن چند تار مو با قیچی از زلف، سبیل، ابروان و یا از میان دو ابرو عملی می‌شده است، از قلندریه که با تیغ، موی سر و سبیل و

ریش و ابروان را می تراشیده اند، به مولویه راه پیدا کرده است. چنان که همین آیین به طریقت های دیگر سهور دیده و بکتابیه نیز از همان منشأ وارد شده است.» (گولپینارلی، ۱۳۸۶: ۲۶۱) البته متذکر می شوم که در حکایات بررسی شده از راحت القلوب، تنها موی سر، بریده و قیچی می شد نه ابرو و سبیل و... به هر حال مجموع این حکایات نشان می دهد در قرن هفتم تراش دادن و مقراضن کردن به عنوان اصل پذیرفته شده در بعضی خانقاوهای مورد توجه بوده است.

۳- خلوت کردن:

در هنگام خلوت باید که پیر جامه اش را در تن مرید پوشاند تا از برکت آن جامه در دل مرید روشنایی حاصل شود. (نظام اولیا، ۱۰۱۵ه.ق، ۱۸ب) بعد از آن از او بخواهد که با آواز بلند، ذکر بگوید.

"بعد از آن فرمود ذکر در طبقه جنیدیه، دوازده سال است و نزدیک ما چنانچه شیخ الاسلام فرمود که چندان ذکر بگوید تا هر تار موی که بر تن اوست، زبان گردد." (همان)

۴- خلعت و ولایت دادن: مشایخ چشت برای هر ناحیه و شهر و منطقه ای از طرف خود به مریدانشان ولایت می دادند. در حقیقت مرید اکمل به مقام خلیفگی می رسید. این رسم نیز آداب خاص خود را داشت. مرید می بایستی مریدی کامل باشد؛ زیرا که مردم از همه جا به او رجوع می کردند. به او مثال (فرمان) ولایت می سپردند و گاهی نیز چیزی از مرشد خود را مانند عصا یا خرقه‌ی خاص و یا دستار به او می دادند و در هنگام ولایت گرفتن نیز مرید می بایستی دو رکعت نماز می خواند و در همان هنگام که رو در قبله بود، شیخ دست او را می گرفت. روی به سمت آسمان می کرد و دعا می خواند. دستار و عصا و خرقه می دادند و سپس مثال ولایت می نوشتند و به دستش می سپردند. کیفیت ولایت هندوستان دادن به نظام الدین اولیا که در راحت القلوب و نیز اسرار الاولیا به آن اشاره شده است، به عنوان نمونه ذکر می شود:

"این بنده را به خلعت خاص مشرف گردانید که مولانا نظام الدین را ولایت هندوستان دادم و صاحب سجاده گردانیدم. همین که این سخن بر زبان راند، بنده بار دوم روی، زمین آورد. فرمان شد سر بر کن ای جهانگیر عالم! بر فور دستار شیخ قطب الدین بر

سر داشت، عطا کرد و عصا بر دست داد و خرقه بر دست خود پوشانید. فرمود: که برو دوگانه نماز بگذار. چون مسقبیل شدم، دست گرفتند روی سوی آسمان کردند که برو ترا به خدای سپردم... الغرض بعد از آن شیخ بدرالدین اسحاق را فرمان شد که مثال بنویس، بدء. چون ستدم، سر من در کنار گرفت گفت: به خدای رسانیدم. آنگاه فرمود شیخ جمال الدین را بین: "(همان: ۸۰)"

از نظام الدین اولیا منقول است که هنگام خلافت دادن ببابا فرید به وی گفت: "خداؤند به تو علم و عقل و عشق داد و هر که در وی این سه صفت باشد، وی شایسته خلافت مشایخ است." (محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۱۱۳)

نمونه ای دیگری از مثال ولایت که از طرف نظام الدین اولیا به خلیفه اش محمد کبیر اولیا داده شده به زبان عربی - که در آن لفظ چشتی به همین صورت و با ج بجای ج نقل شده - در دست است که ذکر آن خالی از فایده نیست. پس از خطبه و بیان نخستین دهنده و گیرنده ی ولایت که همان پیامبر (ص) و حضرت علی(ع) باشد و سپس ذکر بقیه مشایخ تا نظام الدین چنین آمده: "وَأَنَا فِي الْخُطْبَةِ الْمُذْكُورَةِ وَأَفْضُلُهَا وَأَنَا أَعْطَيْتُ خِرْقَةً وَعَصَمًا وَمَقْرَاضًا وَكَأسًا وَسَلَّمَتُ مَا فِي قَلْبِي وَرُوحِي وَجَسْمِي وَعِينِي وَبَدْنِي وَرِجْلِي وَمَكَانِي وَاسْرَارِي وَاعْلَانِي ظَاهِرًا وَبِاطِنًا لِأَبْنِي الْقَلْبِيِّ وَالْخَلِيفَةُ الْإِسْرَارِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَعْقُوبٍ وَخَطَبَتِهِ خَطَابًا بِاسْمِ مِنْ أَسْمَاءِ الْجَشتِيِّ وَهُوَ جَلَّ الدِّينُ وَأَنَا أُقَيمَهُ فِي مَقَامِي بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ مَعَ سَوَادِهِ وَأَنَا لَا أَخِذُ بِيَدِ رَجُلٍ مِنَ الرِّجَالِ مِنْ بَعْدِ هَذَا التَّارِيخِ ... " (سرور مولایی، ۱۳۸۶، ۲۰۱: ۲۰۱) مراحل ولایت دادن را می توان به این صورت طبقه بندی کرد:

- ۱- خلعت خاص دادن ۲- با لقب و عنوانی فرد را صدا زدن. در این طریقه معمولاً لقبی برای افراد قائل می شدند که ابتدای آن خواجه بود و انتهای آن به الدین ختم می شد؛ مانند خواجه غیاث الدین حسن و یا شیخ فریدالدین. و البته برای اقطاب خود معمولاً اصطلاح الحق و الشرع والدین را با هم به کار می برند. ۳- صاحب سجاده گردانیدن (کنایه از این که صاحب خانقاہ شود و به مقام شیخی برسد) ۴- روی بر زمین آوردن مرید به منظور ادائی احترام و مراتب قدردانی ۵- دستار پوشاندن ۶- عصا بر دست مرید دادن ۷- خرقه به دست خود بر تن مرید پوشاندن ۸- نماز خواندن مرید پس از این مراحل

۹- دست مرید را گرفتن ۱۰- او را دعا کردن ۱۱- مثال ولایت نوشتمن ۱۲- مثال را به دست مرید سپردن ۱۳- دوباره دعا کردن و نصیحت کردن ۱۴- دادن لوازمی خاص به خلیفه‌ی خود مانند: عصا، خرقه، مقراض و کاسه ۱۵- تعیین جایگاه و مقام ولایت شخص.

۵- دست بوسی: این سنت، بسیار مورد توجه پیران این فرقه بود؛ طوری که معتقد بودند اگر چنانچه دست پیری را ببوسند، به همه مطلوب خود می‌رسند و یا آن که گناهانشان بخشنوده می‌شود، این رسم را به ابوالتجیب سهوروردی نسبت می‌دهند. (محمد زیدی، ۱۴۲: ۱۳۵۳) البته در جای دیگری، از قول بهاءالدین زکریا ملتانی، دست بوسیدن را باعث رسیدن به مراد آورده اند و این عمل را به حسن بصری نسبت می‌دهند که علت توفیق حاج بوسف را بوسیدن دست حسن بصری بیان می‌کند. (همان: ۱۴۶)

در راحت القلوب بیان می‌شود که شیخ در غرّه‌ی هر ماه می‌نشست و مردم آجودهن از صغیر و کبیر، دست او را می‌بوسیدند و شیخ دستش را بر مصلّاً می‌کرد و به مردم هدایایی می‌بخشید.

"الحمد لله على ذلك غرّه محروم سنّه ست و خمسين و ستمائه دولت قدموس ميسّر شد. جمله خلق اجودهن از کبیر و صغیر و مشایخ و درویش و مسکین می‌آمدند، دست مبارک شیخ الاسلام را دست بوسی می‌کردند. خدمت شیخ الاسلام دست مبارک بر مصلّاً می‌کرد از تنگه و جیتل (مسکوک رایج زمان) هر چه به بخت کسی می‌آمد، می‌داد و باز می‌گشت؛ اما از آیندگان هر چه می‌آمد شیرینی انبار بود، می‌دادند. قدری قدری به درویشان نیز بدادندی. آنروز هیچ کس غریب و شهری محروم نرفتی و این رسم شیخ الاسلام بود که غرّه‌ی هر ماهی این چنین کردی." (نظم اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۷۰ ب)

در اسرار الاولیا آمده است که: "ای درویش، فردای قیامت چندین گناهکاران را از برکت بوسیدن دست بزرگان خواهند آمرزید و ایشان را از دوزخ خلاص خواهند داد."

(دهلوی، بی تا: ۸۰)

اگر چه مشایخ دیگر طریقت چشته این امر را مهم می‌دانستند؛ اما بدین وصف و روش هیچ شیخی مانند بابا فرید، دست بوسی را مرسوم نکرده بود. در شاهدی که از راحت

القلوب نقل کردیم عبارت پایانی "این رسم شیخ الاسلام بود" نشان دهنده‌ی همین مطلب است.

۶- روی بر زمین آوردن در هنگام ادائی احترام: یکی از آداب دیگر این طریقه، ادب احترام گذاشتن به مشایخ بود. به این ترتیب که همه برای ادائی احترام در برابر شیخ خود می‌باشند روی خود را بر زمین می‌آورند. بعضی از علل و انگیزه‌های این کار عبارت بود از: اجازه‌ی ورود و خروج گرفتن، تسلیم شدن در برابر سخن شیخ، ادائی احترام پیش از بیان خواسته خود، دعا خواستن.

آن چه این رسم را قابل تأمّل می‌کند آن است که این عمل تنها از سوی خانقاهیان لحاظ نمی‌شد؛ بلکه مردم عادی هم که به خدمت شیخ می‌آمدند، همین کار را انجام می‌دادند و این ظن تقویت می‌شود که احتمالاً در زمان بابا فرید این نحوه احترام، مرسوم بود که برای پاره‌ای مقاصد، روی بر زمین آورند. به عنوان نمونه هم از رفتار مردم عادی و هم خانقاهیان به صورت جداگانه ذکر می‌شود:

روی بر زمین آوردن جوکی (برای ادائی احترام)

"شیخ الاسلام هم در این حکایت بود که جوکی سرآمده رسید و مجاهده کشیده. به خدمت شیخ الاسلام درآمد. روی بر زمین آورد. هیبت حضور شیخ الاسلام نتوانست که سر برآرد. هم چنان سر بر زمین نهاده بماند. تا دیری بود. چون نظر شیخ برو افتاد با هیبت سخن داد که سر بر کن." (نظام اولیا، همان، ۳۵، ب)

روی بر زمین آوردن مسافری از مکه (برای ورود به مجلس و کسب اجازه برای صحبت کردن): "بعد از آن هم در این محل ... حکایت کرد که وقتی مردی دیگر از حج بیامد، روی بر زمین آورد. گفت: من در حج بودم." (همان: ۳۵ الف)

روی بر زمین آوردن نظام اولیا و اجازه نشستن دادن به او در مجلس: "سعادت قدم بوس حاصل شد وقت چاشتگاه ... طایفه مسافران نشسته بودند. دعا گوی روی بر زمین آورد. فرمان شد که نیکوکردی آمدی. ای دوست خدای! بنشین. نشستم." (همان: ۶۱ ب)

حتی وقتی شیخ حکایتی از زبان پیغمبر و یا صحابه نقل می کند، به این رسم اشاره می کند."بعد از آن هم در این محل فرمود: که وقتی رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود... پیغمبران گذشته را حکایت می کردند. در میان، صحابی از یاران رسول صلی الله علیه و سلم روی بزمین آورد، برخاست، عرضه داشت کرد که..."(نظام اولیا، ۱۰۱۵.ه.ق، ۶۶۵) این عمل یعنی قبل از سخن گفتن روی بزمین آوردن بسیار در ملفوظات شیخ تکرار می شود. البته استناد سنت های خود به زمان پیغمبر در متون صوفیه، تنها گویای این واقعیت است که این سنت تا چه حد در نزد مردم و یا شیخ حائز اهمیت بود.

شایان ذکر است که زمانی که چشتیه دوران افول خود را می گذراند؛ یعنی در زمان شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی (۷۵۷.ه.ق) تحت فشار های مذهبی و سیاسی حاکمان وقت از جمله سلطان محمد تغلق، وی مریدانش را به رعایت مبادی شریعت ملزم کرده و توانست سلسله‌ی خویش را از خطر تعرّض مصون دارد. به همین منظور بعضی رسوم چشتیه نظری زمین بوسی را منسوخ گردانید.(زرین کوب، ۱۳۵۳: ۲۲۰)

۶- شعر خوانی: شاعری به نام شمس دبیر در خانقه شیخ حضور داشت و به مناسبات مختلف فی البداهه، اشعاری می سرود و یا اجازه می گرفت و اشعاری از شاعران دیگر از جمله نظامی می خواند. در این حکایت حضور شمس دبیر، شخصیت او و سلوک شیخ با او بیشتر مشخص می شود.

"شیخ الاسلام در این حکایت بود که شمس دبیر رسید. روی بزمین آورد. بایستاد و باشد که شعر مدح شیخ الاسلام مطول آورده بود. اجازت طلبید تا بخواند. شیخ الاسلام فرمان داد که بخوان. شمس دبیر شعر ایستاده خواندن گرفت. شیخ الاسلام فرمان داد که بنشین بخوان. شمس دبیر بار دیگر خواند. آنگاه شیخ الاسلام هر بیتی را آنچه در آن بود بیان می کرد و در بعضی جا اصلاح و استحسان می کرد؛ چنانچه دل شمس دبیر خوش شد. در این میان شیخ الاسلام فرمود: که مطلوب چه داری؟ شمس دبیر گفت: مادر زال دارم در پرورش او می باشم و در معاش تنگی دارم. شیخ الاسلام فرمود: برو شکرانه بیار. الغرض شمس دبیر برفت. چند جیتل یکانی بیاورد... هریکی را چیزی بررسید... الغرض شیخ الاسلام فاتحه خواند. بیش، او را وسعتی پیدا شد و میان چند روز پیش سلطان غیاث الدین دبیر شد

و کار او بساخت".(نظم اولیا، همان، ۳۹ الف و ب) در این حکایت به صراحت بیان می شود که شیخ، شعر شمس دبیر را اصلاح می کرد و از این طریق سعی بر آن داشت تا دلش را خوش کند و به او التفات ورزد. این شاعر نامش شمس الدین و کارش دبیری بود. وطن اصلی وی را سنم و هم قوم و قبیله‌ی حسن سجزی دانسته‌اند. پس از دعای فریدالدین در حقّش دبیر ناصرالدین محمود بغراخان شد نه سلطان غیاث الدین بلین؛ تا آنجا کارش بالا گرفت که شاعری مانند امیر خسرو دهلوی در مدح او قصیده‌ای دارد به مطلع: «ناگهش مست ز گلزار برون آوردندا / وز ته مقنעה رخسار برون آوردندا» در سال ۷۰۷ ه.ق وفات یافت.(احمد، ۱۳۸۶: ۴۵۰ - ۴)

البته ایستاده و یا نشسته خواندن شعر و نیز به ویژه شعری مذهبی برای شیخ آن هم مطول، حالتی ملوکانه به شخصیت شیخ می دهد؛ اما چون شمس دبیر را بر آن داشت که اول شکرانه بیاورد و سپس دعای وسعت روزی در حق او کند، به تصویر شیخ در اذهان جلوه‌ای نیکو و عارفانه می دهد. علاقه‌ی شیخ به شعر تا بدان پایه بود که حتی اشعاری به فارسی و پنجابی و حتی عربی بد و منسوب است. تا آنجا که برخی معتقدند تخلص وی فرید بود و گرنه شیخ خود را مسعود می خواند. (آریا، ۱۳۸۳: ۱۲۰) در همینجا یادآور می شویم که در صحّت این گفته، تردید وجود دارد. دست کم در راحت القلوب در موارد متعدد، شیخ خود را فرید خوانده است؛ از جمله‌ی (نظم اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۳۶ الف) و نیز (سرور مولایی، ۱۳۸۶: ۱۶۷) و برخی دلایل دیگر صحّت این مدعّعا را با تردید مواجه می کند. از نمونه‌های دیگر، حضور شمس دبیر می توان به روزهای پایانی عمر شیخ اشاره کرد و با خواندن اشعار نظامی چنان تأثیری بر شیخ نهاد که بارانی خاص خود را به او بخشید:

"چون شیخ الاسلام، قدس الله سره العزیز، این سخن تمام کرد، شمس دبیر پیش شیخ الاسلام حاضر بود. روی بر زمین آورد. گفت: نظم از گفتار خواجه نظامی فراهم آمده است اگر به مرحمت فرمان شود بخوانم فرمان شد، بخوان. چون شمس دبیر، این نظم بخواند، شیخ الاسلام - قدس الله سره العزیز - چنان در گرفت که یک پاس روز افتاده و وقتی با راحت بود. و آنروز بارانی خاص به شمس دبیر عطا شد و بعد خواندن این نظم در تلاوت مشغول شد." (نظم اولیا، همان: ۱۸۲ الف و ب)

۷- نامه خوانی: از رسوم دیگری که وجود آن در خانقاہ مایه‌ی تأمل است، می‌توان به رسم نامه خواندن اشاره کرد که پاره‌ای ویژگی‌های آن، مشابه شعر خوانی است. هر چند در اثر مورد بحث ما به تعداد اندکی انعکاس یافته؛ اما به هر حال حاکی از آن است که این رسم در خانقاہ شیخ، حضوری جدی داشته است. در نمونه‌ای که ذکر می‌شود مولانا بدرالدین داماد شیخ و خادم خاص وی به عنوان مسؤول خواندن نامه‌های شیخ نیز معروفی می‌شود. در قسمت خلعت دادن هم که گذشت او را مسؤول نوشتن نامه‌و لایت می‌بینیم. (ن.ک.شماره ۴) همه‌ی این‌ها مواردی است که ثابت می‌کند شیخ در اداره‌ی خانقاہش، تشکیلات و قواعد خاصی را لحاظ می‌کرد." مولانا بدرالدین اسحاق را فرمودند که قاضی حمیدالدین ناگوری رحمه‌الله علیه مکتبی فرستاده است آن بیار آنرا به خدمت شیخ‌الاسلام آوردند. فرمود: که بایست بخوان. مولانا بدرالدین بایستاد و خواندن گرفت." (همان: ۱۳۰الف)

در اینجا هم ایستاده خواندن، نمود بارزی دارد و احتمالاً بعضی نامه‌ها نشسته خوانده می‌شد؛ حال یا با توجه به احوال شیخ و یا احوال نویسنده‌ی مکتوب!

۸- کلاه دادن: در هر دو اثر به جا مانده از سیر و سلوک بابا فرید، از کلاه دادن با تأکیدی خاص یاد می‌شود، تا آنجا که به مرید و صوفی اهل طاقیه خطاب می‌شد. به نظر شیخ، کلاه و خرقه را که از لوازم صوفی است، به هر کسی نمی‌توان داد. کلاه چشته‌ی چهار ترکی بود و هر ترک آن تأویلی داشت بر شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، سابقه‌ی آن از نظر شیخ به عهد پیامبر می‌رسید که نخستین بار بر سر حضرت علی(ع) نهادند. البته کلاه از لوازمی بود که هم مرشد به مراد می‌داد خصوصاً در هنگام خلیفه قرار دادن و هم مرید به دیگران می‌داد در هنگام بیعت دوباره کردن و توبه. دو نوع خاص کلاه -طاقیه - مرسوم بود: یا متصل بود و سفید رنگ که به آن لاطیه می‌گفتند و بنا بر نظر شیخ اهل صفة همین نوع را بر سر می‌گذاشتند. یا رها بود و سیاه رنگ." و این طاقیه دو نوع بود؛ یکی متصل بر سر بسته می‌شد که به آن لاطیه هم می‌گفتند و سفیدرنگ که رسول(ص) آن را بر سر می‌نهاد و اهل صفة هم آن را اختیار کردند و دیگر متصل نبود، بلند و

بر افراشته و سیاه بود. بعضی از اهل مشایخ هم این نوع را بر سر می گذاشتند؛ ولی حضرت رسول (ص) آن را کمتر بر سر می بست". (دهلوی، بی تا: ۶۳)

گویا علاوه بر آن که در هنگام بیعت کردن به افراد کلاه داده می شد، نمونه های آن را در طریقت های دیگر می توان دید؛ مانند فیضان (ریاض، ۱۳۸۹: ۷۱) و مولویه (گولپیساری)، ۱۳۸۶: ۵۴۲ - ۵۳۸؛ شواهد دیگری از کتاب راحت القلوب در دست است که نشان می دهد زمانی که مریدی پس از ارتکاب گناهی توبه می کرد، یا زمانی که شیخ به مریدی خلافت اعطا می کرد یا از طرف مرشد و یا مرید کلاه داده می شد. از جمله به نظام الدین اولیا در هنگام خلافت کلاه دادند که ذکر آن گذشت و یا والی سیوستان که به عنوان نمونه ذکر می شود، این رسم کلاه دادن به جا آورده شد. "هم در این محل درویشی با چند نفر درویshan صوف پوش از بیت المقدس رسیده بودند. به خدمت شیخ الاسلام بیامندند، روی بر زمین آوردند. فرمان شد بنشینید. بنشستند. هر بار که آن بزرگ تیز، نظر بر روی مبارک شیخ الاسلام می کرد، شیخ الاسلام سر فرود می کردند. آن درویش را چون طاقت نماند برخاست. سر در قدم آورد و گفت: ای مخدوم شما را من در بیت المقدس جاروب دادن دیده ام پرسیده ام شما کیانید؟ فرمودند: که من فرید اجود هنی ام. شیخ الاسلام گفت: آری هم چنین است؛ اما ترا عهد چه بوده است که گفته ای به کسی نگویم... هم به خدمت شیخ الاسلام بیعت کرد کلاه یافت. او را خلافت سیوستان دادند، او آنجا رفت." (نظم اولیا، ۱۰۱۵.ق: ۳۶ ب و ۳۷ الف)

از موارد دیگر زمانی است که فردی به نام شهاب الدین غزنوی از مریدان وی به خاطر سخنی کذب و ارتکاب عملی ناشایست به دستور شیخ پس از توبه و بیعت دوباره ملزم به دادن کلاه می شود. "شیخ الاسلام هم در این حکایت بودند که درویش شهاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام بیامد. روی بر زمین آورد. فرمان شد بنشین. نشست. باشد که آن درویش را والی لاهور مبلغ صد دینار کم یا بیش داده بود برای خدمت شیخ الاسلام. آن درویش نیمه‌ی خود داشته بود، پنجاه تنگه به خدمت شیخ الاسلام آورد. شیخ الاسلام تبسم کردند که شهاب الدین نیکو قسمت برادروار کرده ای، درویshan را این نوع نیکو نباشد. از حد شرمنده شد. برفور دینار راست کرد به خدمت آورد. شیخ الاسلام فرمود:

اگر ترا این ترغیب نمی کردم، تو در این کار چیره می شدی بیش هرگز به مقصد مردان نمی رسیدی. آن صد دینار همو را دادند و گفتند: باز بیعت از سر کن که در آن بیعت خلل بود. اکنون برو هر کرا کلاه دادنی است بدنه کار تو شد". (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۳۷ الف و ب) اگر کلاه از طرف پیر قرار است عطا شود، باز هم الزاماتی داشت. می باید پیر با نظر معرفت، زنگار از سینه‌ی مرید پاک گرداند و وقتی دانست که درون و بیرون او، صاف و صیقل خورده است آن گاه کلاه صوفیانه بر سر مرید نهد. حتی اگر این کار سال‌ها به طول انجامد! طوری که خواجه یوسف چشتی پس از یک سال خدمت کردن به مریدان کلاه می‌داد. (دهلوی، بی‌تا: ۶۴)

البته از بعضی سخنان دانسته می‌شود که عده‌ای برای گرفتن کلاه به نزد مشایخ می‌آمدند تا به هر نحوی برای خود وجهه‌ای کسب کنند. به همین دلیل این سنت مثل باقی رسومات چشتی با دقّت و سخت‌گیری همراه بود تا مرشد اصلاح، مریدی صادق النفس بیابد. "آنگاه فرمود که ای درویش پیر طاقیه به خلق خدای، کسی را دهد که او را ظاهر و باطن روشن بود. همین که آینده بر التماس کلاه برو بیاید، اول به نظر نور معرفت، زنگار درون سینه او را از جمله ملوّنات دنیا و جز آن صیقل دهد تا درون و بیرون او پاک گردد و هیچ آلایش نماند. آنگاه او را کلاه دهد و اگر نه هم خود در ضلالت افتاد و هم آن بیچاره را که برو برای ارادت آمده باشد." (همان: ۶۵) کلاه چشتیه چهار ترکی بود و هر ترک آن را به شریعت و حقیقت و طریقت و معرفت باز می‌گرداند. "پس ای درویش طاقیه چهار خانه دارد؛ اول خانه‌ی شریعت است. دوم خانه‌ی طریقت است. سوم خانه‌ی معرفت است. چهارم خانه‌ی حقیقت است." (همان: ۶۶)

چهار ترکی بودن کلاه را به پیغمبر منسوب می‌کنند که حضرت جبریل از طرف خدا چهار پرکاله کلاه از بهشت آورد و به حضرت داد و فرمود هر کرا خواستی بده و او را خلیفه‌ی خود گردان. پیامبر کلاه یک ترکی را به ابوبکر و دو ترکی را به عمر و سه ترکی را به عثمان می‌دهد و چهار ترکی را به دست خود بر سر مبارک حضرت علی (ع) می‌نهد. و گفت: ای علی این کلاه تست. هر که را بدانی از اهل صفة، این کلاه بدهی که مرا فرمان بود کلاه چهار ترکی علی را بدهی. " (همان: ۶۴)

نتیجه

در خانقه های چشتیه، آداب و سنتی بر پا بود که بررسی نحوه یانجام آن ها، ما را با نظام خانقه های صوفیان شبه قاره آشنا می کند؛ مانند مرید گرفتن و مقراض کردن؛ در هنگام مرید گرفتن، شیخ غسل کرده چند تار موی مرید را با قیچی کوتاه می کرد و در پایان مراسم، شیرینی در دهان مرید می گذاشت. خلیفه قرار دادن: اجازه‌ی دایر کردن خانقه و ارشاد دیگران از سوی شیخ بود؛ نامه خوانی: مسئول نگارش و خواندن نامه های خانقه، خادم خاص شیخ بود. شعر خوانی: خواندن اشعار مدحی در وصف بابا فرید و غیر مدحی در خانقه. روی بر زمین آوردن: نوعی احترام خاص برای درخواست حاجت یا ورود و خروج به مجلس و یا بیان هر نوع سخن و شعری بود. کلاه دادن: نشانه‌ی اعتبار صوفی بود. کلاه چهار ترکی چشتیه از لوازمی بود که هم مرشد به مراد می داد هم مرید به دیگر صوفیان.

منابع

- ۱- احمد، ظهور الدین، **تاریخ ادب فارسی در پاکستان**، ج اول، چ اول، ترجمه و تحسیبی شاهد چوده‌دری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
- ۲- آریا، غلامعلی، **طريقت چشتیه در هند و پاکستان**، ج اول، تهران: زوار، ۱۳۸۳.
- ۳- جامی، نورالدین عبدالرحمان، **فتحات الانس من حضرات القدس**، چ پنجم، تصحیح و مقدمه‌ی محمود عابدی، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- ۴- چشتی، الله دیه، **خواجکان چشت** (سیر الاقطب)، چ دوم، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: علم، ۱۳۸۶.
- ۵- حداد عادل، غلامعلی و دیگران، **دانشنامه‌ی جهان اسلام**، ج ۷، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، ج ۵، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۷- دهلوی، بدرالدین اسحاق، **اسرار الاولیا**، مطبع نامی پاکستان (چاپ سنگی)، بی‌تا.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، **ارزش میراث صوفیه**، ج سوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۳.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، **دنباله‌ی جستجو در تصوّف ایران**، چ پنجم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۰.
- ۱۰- سهروردی، شهاب الدین، **عوارف المعرف**، ج چهارم، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمد رضا، **قلندریه در تاریخ**، ج اول، تهران: سخن ۱۳۸۶.
- ۱۲- شیرازی، محمد معصوم (معصومعلیشاه)، **طرائق الحقائق**، ج ۲، چ دوم، تصحیح و مقدمه، جعفر محجوب، تهران: سناپی، ۱۳۸۲.
- ۱۳- گولپیتارلی، عبدالباقی، **مولویه‌پس از مولانا**، چ سوم، ترجمه‌ی توفیق ه سبحانی، تهران: علم، ۱۳۸۶.

- ۱۴- محدث دهلوی، عبدالحق، **اخبار الاخیار فی اسرار الابرار**، ج اول ، تصحیح و توضیح علیم اشرف خان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۱۵- محمود زیدی، شمیم، **خلاصه العارفین**، ج اول، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳.
- ۱۶- نظام اولیا بدایونی، محمد، **Rahat al-Qulub**، نسخه‌ی خطی دانشگاه تهران به شماره‌ی ۱۰۱۵، ۱۱۳۳/۲ ه.ق.
- ۱۷- نظام اولیا بدایونی، محمد، **Rahat al-Qulub**، نسخه‌ی خطی دانشگاه تهران به شماره‌ی ۳۷۵۴، ۱۰۲۰ ه.ق.
- ۱۸- نظامی، خلیق احمد، **تاریخ مشایخ چشت**، کراچی، مکتبه عارفین، ۱۹۷۵ م.
- ۱۹- نفیسی، سعید، **سرچشم‌های تصوّف در ایران**، ج اول، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۵.
- ۲۰- همدانی، میر سید علی، **فتوات نامه**، ج اول، تصحیح محمد ریاض، تهران: اساطیر، ۱۳۸۹.

References

- 1- Ahmad, Zohuroddin, **The History of Persian Literature in Pakistan**, 1st vol., 1stEd., translated and fixed by Shahed Chuhdari, Tehran: Humanity Research Room, 1385.
- 2- Aria, Gholam Ali, **The Method of chashtiye in Pakistan and India**, 1stEd., Tehran: Zavvar, 1383.
- 3- Dehlavi , Badroddin Eshaq, **Arar-al-owliya**, Pakistan Printing Press (Lithography), ---
- 4- Jami, Nuroddin Abdorahman, **NAFAHATOL ONS MEN HAZARAT aL GHODS**, 5thed., Revised and Prefaced by Mahmud Abedi, Tehran: Sokhan, 1386.
- 5- Chashti, Allah Dih, **The Epicenes of Chasht (Seyr-al Aqtab)**, 2ndEd., Revise d by Mohammad Soroar Molaeii, Tehran: Elm,1386.
- 6- Haddad Adel, Gholam Ali et al, **The Encyclopedia of the World of Islam**, 7th vol., Tehran, The Institute of Islamic Encyclopedias, 1375.
- 7- Dehkhoda, Ali Akbar, **Loghat nameh**, 5th vol., 1stEd., Tehran, Tehran University Press, 1373.
- 8- Zarrinkub, Abdolhoseyn, **arzesh-e-miras-e-sufiye**, 3rdEd., Tehran: Amir Kabir, 1353.
- 9- Zarrinkub, Abdolhoseyn, **Donbal-ye-jostoju dar tasaff-e Iran**, 5thEd., Tehran: Amir Kabir, 1380.
- 10- Sohrevardi, Shahaboddin, **Avarefal Maa'ref**, 4th ed., Completed by Qasem Ansari, Tehran: Elmi o Farhangi,1386.
- 11-Shafi-ye Kadkani, Mohammad Reza, **Ghalndariye dar tarikh**, 1st ed., Tehran: Sokhan, 1386.
- 12-Shirazi, Mohammad Ma'soum (Ma'soum Ali Shah), **TARAYEGHOL HAGHAYEGH**, 2nd vol., 2ndEd., Revised and Prefaced by Ja'far Mhjub, Tehran: Sanayi, 1382.
- 13-Goulpinarli, Abdolbaqi, **Molaviyeh pasaz Molavi**, 3rdEd., Translated by Tofiq H. Sobhani, Tehran: Elm, 1386.
- 14-Mohaddes Dehlavi, Abdolhaq, **Akhbarol Akhyar fi Asrarol Abrar**, 1stEd., Revised and Explained by Alim Ashraf Khan,Tehran: The Community of Cultural Works and Glories, 1383.
- 15-Mahmud Zeydi, Shamim, **Kholasatol Arefin**, 1stEd., The Persian Research Center of Iran and Pakistan, 1353.

16-Nezami, Khaliq Ahmad, **Tarikh-emashayekh-e-chashtiyeh**, Kerachi, The Academy of Seosophists, 1975.

17-Nafisi, Sae'ed, **Sarcheshme-ha-ye-lassavvop dar Iran**, 1stEd., Tehran, Foruqi Library, 1345.

18-Hamedani, Mir Seyyed Ali, **Fotovat Nameh**, 1st ed., Revised by Mohammad Riaz, Tehran: Asatir, 1389.

The Manuscript:

19-Nezam Owliya ye Badayuni, Mohammad, **Rahatol Qolub**, The Manuscript of Tehran University, NUM. 1133/2,1015.

20-Nezam Owliya ye Badayuni, Mohammad, **Rahatol Qolub**, The Manuscript of Tehran University, Num.3754, 1020.